

باورها و عناصر ادبیات عامه در رمان ورچم محمدرضا همزه‌ای^۱

نسرین علی‌اکبری^۲

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کردستان

عبدالحسین شهبازی^۳

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کردستان

مسعود باوان‌پوری^۴

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

چکیده

یکی از کهن‌ترین گونه‌های ادبیات و هنر به عنوان پایداترین جلوه‌گاه باورهای آدمی، آن، ادبیات عامه است. زبان ساده، لحن عامیانه، باورها و اعتقادات و لغات و اصطلاحات محلی از بارزترین ویژگی‌های ادبیات عامه است. با مطالعه در این نوع ادبیات، علاوه بر به دست آوردن اطلاعاتی در زمینه جامعه‌شناسی تاریخی، می‌توان به بررسی گذشته و شناخت باورهای مردم و روش زندگی آنان پرداخت. محمدرضا (فریرز) همزه‌ای در آثار خویش به عناصر و باورهای فرهنگی و عامیانه اقلیم و منطقه خویش توجه خاصی نموده است. پژوهش حاضر بر آن است با بررسی رمان ورچم و بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی به بیان این عناصر و باورها در رمان مذکور بپردازد. این رمان را می‌توان منبع بسیار مهمی برای فرهنگ‌پژوهان، جامعه‌شناسان و زبان‌شناسان دانست، زیرا به‌خوبی به توصیف مکان‌ها، رویدادها و حوادثی که در این زمان در زندگی مردم غالب بوده است، پرداخته است. همزه‌ای در این رمان از ضرب‌المثل‌ها، لغات، باورها و اعتقادات دینی و روحی مردم به‌خوبی بهره برده است و ضرب‌المثل‌های رایج در این زمان را در لابه‌لای کتاب خویش گنجانده است؛ و این امر سبب شده تا این رمان به‌سان گنجینه‌ای ادبی برای نسل‌های بعدی باقی بماند. نویسنده از سراب‌ها و مکان‌های قدیمی استان و به‌ویژه شهر کرمانشاه یاد کرده است. همچنین مواردی مانند خوراک، پوشاک، بازی‌ها، موسیقی و باورهای مردم در این رمان به‌خوبی بازتاب یافته است.

کلیدواژه‌ها: ادبیات عامه، فرهنگ، کرمانشاه، فریرز همزه‌ای، ورچم.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۲/۱۵

۲. رایانامه نویسنده مسئول: naliakbary@yahoo.com

۳. رایانامه: babaktaherizadeh@yahoo.com

۴. رایانامه: masoudbavanpouri@yahoo.com

۱. مقدمه

فرهنگ به «مجموعه‌ای از معیارها، ارزش‌ها و هر آنچه محصول خلاقیت هر جامعه انسانی نظیر هنر، علم، دین، زبان و مشخص‌کننده مرز بین انسان و حیوان باشد»، اطلاق می‌گردد (فیروزآبادی و امیری، ۱۳۸۹: ۱۰۳) و «ترکیبی از رفتار کسب‌شده به وسیله اعضای جامعه است و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود.» (انوری، ۱۳۸۱: ذیل مدخل فرهنگ) ادبیات به عنوان «مهم‌ترین عامل انتقال فرهنگ» (فرزاد، ۱۳۷۸: ۲۱) یکی از تأثیرگذارترین روش‌های بیان احساسات، عواطف، خواسته‌ها و... است که هر شاعر و نویسنده‌ای برای بیان مقاصد خود به شیوه خاصی از آن بهره می‌گیرد؛ یکی از این بهره‌گیری‌ها، استفاده از زبان و ادبیات عامه جهت بیان هدف و قصد خویش است. در تعریف زبان عامیانه گفته‌اند: «واژگان و اصطلاحات غیررسمی و غیرمعیار که معمولاً تنها برای افراد یک گروه اجتماعی یا ناحیه‌ای خاص قابل درک است.» (صرفی، ۱۳۸۴: ۱۶۵)

ادبیات عامیانه یا فولکلور، بخش مهمی از ادبیات - عمدتاً شفاهی - هر قوم است که دربرگیرنده باورها، آداب و رسوم و فرهنگ آن قوم است و «برای شناخت و یا حتی آشنایی با مردم جامعه، اهل ایل و طایفه‌ای باید به ادبیات عامیانه آن رجوع کرد» (یاوری، ۱۳۸۸، ج ۳: ۱۱). از بارزترین ویژگی‌های این ادبیات «زبان ساده، لحن عامیانه، حالات و اندیشه‌های عوام» است (ریپکا، ۱۳۸۰: ۲۳۹). ادبیات عامه «بارزترین نهادها برای بررسی گذشته و شناخت روش‌های زندگی» (محمّدی و قایینی، ۱۳۸۰: ۱۰) و مهم‌ترین عامل در «به دست آوردن اطلاعاتی در زمینه جامعه‌شناسی تاریخی» (محبوب، ۱۳۸۷: ۱۳۹) است. در تعریف فرهنگ عامه نیز آمده است: «دانشی است همگانی از آداب و رسوم و سنت و انواع بازی‌ها و سرگرمی‌ها و هر آنچه به زندگی روزمره مردم مربوط می‌شود» (استریناتی، ۱۳۸۸: ۱۸). فولکلور «در مغرب زمین از باستانی‌ترین و حتی داستانی‌ترین ادوار تمدن یونان و روم تا قرون جدید، الهام‌بخش بسیاری از نویسندگان، شاعران، نمایشنامه‌نویسان و پژوهندگان بوده است» (انجوی شیرازی، ۱۳۵۲: ۱۲).

فرهنگ عامه تا پیش از ورود فرهنگ و تمدن غرب به ایران، مانند بسیاری از مسائل دیگر چندان مورد توجه نبود و اغلب روشنفکران و نویسندگان، آن را به دلیل اینکه در بین مردم عادی جریان دارد، حقیر می‌شمردند و از پرداختن به آن دوری می‌کردند. با رواج داستان‌نویسی نوین و تغییر زبان و سبک نوشتار و ورود درون‌مایه‌های جدید به عرصه ادبیات داستانی، داستان و رمان نیز پذیرای فرهنگ عامه شد. «در سده اخیر با شکل‌گیری و گسترش ادبیات داستانی، فرهنگ مردم و ادبیات عامه به عنوان یکی

از مضامین باظرفیت و قابل توجه، همواره در بسیاری از رمان‌ها و داستان‌های کوتاه به کار گرفته شد» (دری و خیراندیش، ۱۳۹۳: ۸۰) که این مسائل در کنار یکدیگر باعث توجه پژوهشگران و نویسندگان به فرهنگ توده مردم گشت.

محمدرضا (فریبرز) همزه‌ای، استاد دانشگاه و عضو کانون ایران‌شناسان اروپا، از نویسندگان و پژوهشگران مشهور در حوزه ادبیات و فرهنگ عامیانه است که در رمان ورچم که سرگذشت خود وی هست، توجه خاصی به فرهنگ و ادبیات منطقه کرمانشاه داشته است و از آنجا که «داستان، تصویری است عینی از چشم‌انداز و برداشت نویسنده از زندگی» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۳۱) است، پژوهش حاضر بر آن است ضمن معرفی نویسنده و رمان، به بررسی عناصر و باورهای عامیانه در رمان مذکور بپردازد و در پی پاسخ به این سؤال اساسی است که بارزترین جنبه‌های ادبیات عامه در رمان ورچم کدام‌اند؟

۱-۱. محمدرضا همزه‌ای

محمدرضا همزه‌ای مشهور به «فریبرز»، در شهر هرسین، از توابع استان کرمانشاه، به دنیا آمد. در آغاز کودکی به همراه خانواده‌اش به شهر کرمانشاه مهاجرت نمود و بیشتر دوران کودکی و نوجوانی‌اش را در محله‌های قدیمی این شهر از جمله «سرتپه» به سرآورد. مهاجرت دیگر او را به تهران کشاند. پس از دریافت دیپلم متوسطه برای ادامه تحصیل راهی کشور هندوستان شد و در آنجا موفق به دریافت دکترای جامعه‌شناسی گردید. سپس برای ادامه پژوهش‌های دانشگاهی به اروپا رفت و پس از گذراندن دوره دکترای ترکیبی در تاریخ، ایران‌شناسی و جامعه‌شناسی و دوره پسادکتری در پژوهش و تدریس دانشگاهی به کارهای ادبی و پژوهشی مشغول گردیده است. او دارای مدرک دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه پونای هند با موضوع پژوهشی «جنبش‌های هزاره‌گرا» و دکترای جامعه‌شناسی ادیان از دانشگاه «آوگسبورگ» آلمان و نیز درجه پسادکتری در توسعه بین‌الملل از دانشگاه «کاسل» آلمان است. کارهای پژوهشی وی در دو زمینه نظری و میدانی به زبان‌های گوناگون انتشار یافته است. بعضی از آثار او در کرسی‌های شرق‌شناسی در اروپا و آمریکا متن درسی و بعضی از آن‌ها جزو منابع مرجع است. نویسنده در اروپا و آمریکا شناخته‌تر از ایران است و آثارش مورد نقد قرار گرفته است (ر.ک علی‌اکبری، ۱۳۹۱). او علاوه بر تألیفات پژوهشی، در زمینه رمان و شعر نیز آثاری خلق کرده است.

۱-۲. خلاصه رمان ورچم

رمان ورچم دارای ده فصل است که فصل اول آن در واقع روایت زمان کودکی راوی داستان (فریبرز) است که در شهر هرسین متولد شده است. در این فصل راوی به بیان خاطرات خوش زمان کودکی

خود می‌پردازد. او علاقه ویژه‌ای به عموی خود «سهراب» دارد و اکثر خاطرات کودکی همزه‌ای حول محور او می‌چرخد. پس از مرگ عمویش سهراب، راوی از شهر هرسین به کرمانشاه مهاجرت می‌کند؛ این مهاجرت بیشتر به پیشنهاد مادر راوی است که زادگاهش کرمانشاه است؛ اما راوی داستان هر از گاهی به یاد خاطرات کودکی خود به هرسین سر می‌زند. در خلال بیان خاطرات نوجوانی خود از بعضی از شخصیت‌های کرمانشاهی مانند «یارمحمدخان کرمانشاهی» و «سالارالدوله» از تأثیرگذاران جریان انقلاب مشروطه نام می‌برد. بخش اعظمی از حوادث رمان در شهر کرمانشاه و همراه دوستش سیاوش می‌گذرد و خاطرات زمان نوجوانی و ماجراهایی که با سیاوش داشته بخشی از حوادث رمان را تشکیل می‌دهد.

نویسنده در فصل پنجم رمان، ضمن بیان سرگذشت یکی از دوستانش به نام بیژن، حوادث داستان را پی می‌گیرد. این بخش، شرح که بیان آرزوها و آرمان‌های بلند و دست‌نیافتنی بیژن و علاقه او به رفتن به خارج از کشور است که پس از ماجراهایی و به زندان افتادن بیژن پایان می‌پذیرد. این قسمت در واقع واکاوی رؤیاهای دوره جوانی است. در فصل ششم سیاوش دوست وی به استخدام ارتش درمی‌آید و در این فاصله با به میان آمدن پای مادر واقعی سیاوش که در شهر «کرند غرب» زندگی می‌کند، سیاوش دچار نوعی بحران هویت می‌شود. در فصل هفتم رمان از حالت اکنون خارج می‌شود و وارد دنیای تخیلی می‌شود و به زمان زندیان وارد می‌شود که به بیان حضور فربرز و طایفه او در جنگ‌های زمان زندیان می‌پردازد. در این فصل راوی در جستجوی خواهری برمی‌آید به نام «زبیده» که وجودی تخیلی دارد. موقعیت سیاوش در این فصل از رمان تغییر می‌کند و بانوعی جابه‌جایی، سیاوش در این موقعیت برادر راوی است؛ حال آنکه در فصل‌های پیشین دوست وی بود. در فصل هشتم داستان باز از نظر زمانی تغییر می‌کند و وارد فضا و زمان دیگری می‌شود و حوادثی از جنگ ایران و عراق را دنبال می‌کند. سیاوش در این موقعیت افسر ارتش است و بخشی از حوادث داستان در مناطقی از کرمانشاه و شهرستان سرپل ذهاب و منطقه ریجاب و بارگاه بابایادگار رخ می‌دهد. در فصل نهم باز رمان وارد فضا و زمانی دیگر می‌شود؛ راوی به عنوان فرمانده جنگ وارد کشور هندوستان می‌شود و به این بهانه، تاریخ ایران و همبستگی‌های فرهنگی و تاریخی ایران و هندوستان مرور و بخش‌هایی از تاریخ ایران را بازگو می‌شود. این فصل از رمان داستان پاکی و مظلومیت سیاوش را در فضا و زمانی دیگر بازگو می‌کند. در فصل دهم راوی سوار بر هواپیما از فراز آسمان چشم‌اندازی را می‌بیند که ردپای چند هزارساله خویش را در آن می‌بیند. این چشم‌انداز به او آرامش خاصی می‌بخشد؛ آرامشی

که راوی در سفرهای خود پیوسته در جست‌وجوی آن است و آن را «ورجمکرد» می‌نامد که مأمن انسان و مظهر هویت واقعی است.

هویت عنصر محوری این رمان است شخصیت‌های این داستان از عناصر مهم تجسم‌بخش هویت هستند که در منش‌ها و واکنش‌های آنان نشانه‌های گوناگون هویت در معرض دید و قضاوت خواننده نهاده شده و ابعاد مختلف آن از قبیل تاریخی، جغرافیایی، نژادی، ملی، جهانی و آرمانی نشان داده شده است. «در این رمان خواننده با نوعی نگاه هستی‌شناسانه روبه‌رو است؛ شخصیت در این رمان، کاوشگر هستی است. آغازگاه «من» یک زمان بی‌آغاز است و انتهای آن، نظر دوختن به چشم‌اندازی با وسعت «ورجمکرد»، در این چشم‌انداز زمان و مکان در هم می‌آمیزند و انسان در موقعیت هستی‌شناسانه‌اش با جهان پیوستگی می‌یابد» (علی‌اکبری، ۱۳۹۱).

۱-۳. خصوصیات رمان ورچم

در رمان ورچم که از مدل داستانی مبتنی بر جریان سیال ذهن بهره می‌برد، واقعیت و سیر امور داستان از مجرای ذهن قهرمان اثر بیان می‌شود؛ بدین‌سان سیر داستان تا حد زیادی تابع روند تداعی‌های ذهنی قهرمان اثر می‌شود و در آن روند سیر خطی زمان به هم می‌ریزد و عمدتاً متکی بر جریان تداعی‌های ذهنی راوی داستان می‌شود و در پی آن انسجام حوادث داستانی تا حد زیادی از دست می‌رود. به این صورت است که حضور نویسنده کم‌رنگ و گاه به طور کلی محو می‌شود. به دنبال به کارگیری تکنیک جریان سیال ذهن، ترتیب زمانی و نظم منطقی رویدادهای داستانی به هم می‌خورد و دروئیات، ذهنیات و تجربیات روانی و ذهنی شخصیت‌ها که به طور غیرمنسجم ارائه می‌شود، موجب سیطره فضایی مبهم بر اثر می‌شود. در رمان ورچم نویسنده مکان‌های بیشتری را در اختیار می‌گیرد که گستره داستان را وسیع می‌کند و بسیاری از حوادث رمان حتی در خارج از ایران به وقوع می‌پیوندد. در این رمان به علت متفاوت‌بودن شگرد رمان‌نویسی، آغاز و انجام آن بارز نیست و با ورود به دنیای تخیلی نمی‌توان آن را با معیار و مقیاسی خاص سنجید.

در داستان ورچم، وقایع مدت‌زمانی طولانی از گذشته، از دریچه لحظاتی محدود از زمان حال روایت می‌شود. در این حالت برخی مقاطع زمانی گذشته نسبت به مقاطع زمانی دیگر برجستگی می‌یابند؛ چنان‌که گاهی به دلیل اهمیتی که خاطره آن لحظه در ذهن راوی دارد، ارزشی بیش از چند سال می‌یابد. ذهن شخصیت‌ها نیز بدون توجه به ترتیب زمانی و وقایع و فاصله‌های آن از زمان حال، آزادانه میان این مقاطع زمانی حرکت می‌کند. استفاده از تداعی از لوازم بهره‌گیری از تکنیک جریان

سیال ذهن است؛ در واقع این بازی تداعی‌ها برای سیر در زمان‌ها و حوادث مختلف استفاده می‌شود. به همین دلیل و همان‌گونه که در پیش نیز اشاره شد، سیر حوادث در این گونه داستان‌ها صورت نامنظم و بریده‌بریده‌ای دارد و بیشتر از کانال ذهن شخصیت داستان مطرح می‌شود. مجموعه این عوامل فضایی گنگ و مبهم را بر کلیت اثر حاکم ساخته و وضعیتی پدید می‌آید که اگرچه نقش ذهنیات و تجربیات درونی شخصیت‌های داستان مهم می‌شود، اما خود شخصیت داستانی صورت کم‌رنگ و محوشده‌ای پیدا می‌کند.

نویسنده رمان ورچم از تاریخ سخن گفته است و این موضوع در رمان نمود برجسته‌ای دارد. اما بیان موضوعات تاریخی در ورچم بیشتر تداعی‌های ذهنی راوی است و شاید بتوان گفت نوعی جدید از تاریخ‌نویسی است و در جای خود قابل تعمق است. در این رمان اشارات مبسوطی به تاریخ ایران در زمان زندیه و افشاریه دیده می‌شود.

در رمان ورچم شخصیت‌ها قابل توجه‌اند؛ در این رمان ما با دو گونه شخصیت سر و کار داریم: شخصیت‌هایی که می‌توان آن‌ها را واقعی نامید و شخصیت‌های تاریخی. همزه‌ای در پرداخت شخصیت‌های رمانش بسیار موفق عمل می‌کند. او هم به ظاهر شخصیت‌هایش توجه دارد و هم ویژگی‌ها و خصایص درونی آن‌ها را به خوبی تصویر می‌کند. شخصیت‌های تاریخی با توجه به اینکه با روالی خاطره‌گون بررسی شده‌اند، به شکلی موهوم و گریزان در رمان حضور دارند. در این رمان شخصیت‌هایی مانند سیاوش مدام در حال تغییر هویت هستند و این از ویژگی‌های رمان پست‌مدرن است.

۱-۴. پیشینه پژوهش

تاکنون در مورد ادبیات عامه و محلی، مقالات ارزشمند فراوانی نگاشته شده است که ذکر همگی آن‌ها از حوصله این مقال خارج است و تنها به چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌شود:

شاملو جانی‌بیک (۱۳۹۱) فرهنگ عامه را در آثار داستانی جلال آل احمد مورد بررسی و ارزیابی قرار داده است. نویسنده بیان کرده که آل احمد با تیزبینی خاص در برخی از داستان‌های خود و با توجه به شخصیت‌ها و فضای داستان از عناصر فرهنگ عامه استفاده کرد. داستان‌های مجموعه «نفرین زمین»، «زیارت»، «تابوت»، «نون والقلم»، «سمنوپزان»، «ای لامس سبا»، «مدیر مدرسه»، «سنگی بر گوری» و «الگمارک و المکوس» دارای بیشترین بسامد کاربرد عناصر فرهنگ عامیانه (فولکلور) هستند. آل احمد در داستان‌های تمثیلی و واقع‌گرایانه خود به طرح مشکلات و مسائل سیاسی و اجتماعی ایران و مردم

پرداخته است. توجه به این نوع مسائل موجب شد تا بیشتر شخصیت‌های داستان‌های او را مردم عادی تشکیل بدهد.

دری و خیراندیش (۱۳۹۳) به بررسی برخی مضامین مشترک فرهنگی و عامیانه مانند دقت در شیوه زندگی، جنسیت، تحصیلات و آگاهی و... در آثار سیمین دانشور و احمد محمود پرداخته‌اند. کافی و عامری (۱۳۹۳) به بررسی عناصر ادبیات و باورهای عامه در رمان سووشون دانشور پرداخته‌اند. در این پژوهش باورهای عامه نظیر توت‌م، تابو، فتی‌شیزم، آنیمیزم، مانا، نوما و خرافه با ارائه شواهدی تبیین شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که سووشون موفقیت و اقبال خود را مدیون به کارگیری همین عناصر و باورهاست. البته دانشور هریک از این عناصر را برای اثرگذاری بیشتر بر مخاطب، با اغراق و غلو همراه کرده و آن را دست‌مایه‌ای برای پرورش مطلب و غنای اثر قرار داده است. در مورد فریبرز همزه‌ای و رمان ورچم نیز علی‌اکبری و همکاران (۱۳۹۳) رمان مذکور را به اعتبار خاستگاه نویسنده و هم به اعتبار صحنه رمان که از پیشگامان ادبیات پسامدرنیستی است، مورد بررسی قرار داده و مؤلفه‌هایی مانند بینامتنیت، تداخل ژانر، تناقض، حضور راوی در داستان، نوسان زاویه دید، به کارگیری فرازبان، عدم قطعیت، ساختارگریزی، پایان‌بندی، شیوه‌های مستندنمایی، پارانوایا، براندازی زمان و مکان و شخصیت‌پردازی متکثر و به کار گرفته را تبیین و بررسی نموده‌اند. همان‌گونه که دیده می‌شود تا کنون پژوهشی که به بررسی عناصر و فرهنگ عامیانه در رمان ورچم پرداخته، انجام نشده است و این امر جنبه نوآوری این پژوهش محسوب می‌شود.

۲. عناصر و باورهای عامیانه در رمان ورچم^۱

۲-۱. مکان‌ها

اشاره به مکان‌های بومی در داستان‌های اقلیمی غرب بسیار است و این گونه اشارات، نشان‌دهنده و تأکیدکننده تعلق داستان‌ها به منطقه‌ای خاص‌اند. داستان‌ها چون در کرمانشاه و روستاهای اطراف آن می‌گذرند ناگزیر از چنین اشاراتی‌اند، بی‌آنکه قصد و غرض نویسنده در کار باشد و از همین روست که آن‌ها تنیده در پیکره و بافت داستان‌اند نه وصله‌ای اضافی و ناجور بر آن. اگر عناصر اقلیمی را به دو دسته تزینی و پویا تقسیم کنیم، نام اماکنی که در این رمان به کار رفته از نوع عناصر پویا قلمداد می‌شود؛ چون در پیشبرد حوادث داستان نقش دارند و تنیده در پیکره داستان هستند.

۱. لازم به ذکر است با توجه به اینکه تمامی مثال‌ها از رمان ورچم انتخاب شده است و به دلیل پرهیز از اطالة کلام و تکرار، تنها صفحات آن‌ها با ذکر «ص» مشخص شده است.

در رمان ورچم، به بسیاری از مکان‌های مربوط اقلیم غرب اشاره شده است و این خصیصه بیشتر در فصل‌های اول این رمان دیده می‌شود. با پیشرفت حوادث داستان، مخاطب با مکان‌هایی دیگر مواجه است که با توجه به شکل داستان و ویژگی‌های تاریخی آن، این حوادث در آن مکان‌ها که خارج از اقلیم مورد بحث ماست، رخ می‌دهد. در رمان ورچم، با توجه به بیان موضوعات تاریخی، به مکان‌هایی حتی خارج از ایران، مثل هندوستان نیز اشاره شده است.

۲-۱-۱. مکان‌های مربوط به شهر کرمانشاه

۲-۱-۱-۱. محله‌های کرمانشاه

«پس از آبپاشی کوچه پاقله که از خیابان مجاورش پهن تر بود...» (ص ۳) «هنگامی که محله برزهدماغ در محاصره قرار داشت...» (ص ۲۵) «تا روزی که یک اتاق در محله فیض آباد یافت، همه خانواده‌اش نتوانسته‌اند حتی یک روز غذای درستی بخورند» (ص ۴۶) «با خیابان‌های سنگ‌فرش شده و محله‌های جور به جور و زیادی به نام‌های بی‌مانندی، چون برزهدماغ، چنانی، سرتپه، درطویله و پشت بدنه، دالان قاسم خان کشته و بسیاری دیگر که به یاد نمی‌ماند» (ص ۴۶) «از فیض آباد تا جلوخان شاید بیشتر از چند صد متر راه نبود» (ص ۴۷) «گردو را می‌بایست از بازار درطویله می‌خریدند و شربتی را از پشت علافخانه» (ص ۶۵) «کوچه‌های سرتپه را پشت سر می‌گذاریم... ما از پشت علافخانه به تاریکه‌بازار رفته و از آنجا به پایین سرازیر می‌شویم» (ص ۸۲) «این تنها بینوایان روی چپاسرخ^۱ نبودند که به آن‌ها باج می‌دادند» (ص ۸۷).

۲-۱-۲. سراب‌ها، رودخانه‌ها، کوه‌های کرمانشاه

«آنان شبانگاه با چوب و سنگ و قلماسن از کوه دیوانگه^۲ بالا می‌کشیدند و خانه‌های ده بالا را محاصره می‌کردند» (ص ۲۸) «چیزی نگذشت که کوه‌های پراو و بیستون که یاران دیرین پدران‌شان بودند، از او یک یاغی و راهزنی افسانه‌ای ساخت» (ص ۳۷).

۲-۱-۳. مساجد و اماکن مقدس کرمانشاه

«نقشه من این است که مقداری زهر بگیرم و بریم توی بیابان‌های پشت ده‌مجنون یا پشت چاه صاحب زمان» (ص ۷۹).

۲-۱-۴. حمام‌های کرمانشاه

«درست مانند زمانی که در چارحوض حمام سی‌نور^۲ مرگ را با چشم‌های خودش دیده بود» (ص ۱۲۸).

۱. چقاسرخ، نام تپه و محله‌ای در کرمانشاه

۲. سید نور

۲-۱-۲. مکان‌های خارج از محدوده کرمانشاه

«در جنگی که فرمانده رضا شاه با ایل‌های سنجابی و جوانرود نمود، آن‌ها را شکست داده و سران آن‌ها را به زنجیر کشیده بود» (ص ۳۳) / «آن‌ها با سواری راهی سرپل ذهاب می‌شوند و تا شب چشم‌به‌راه می‌مانند» (ص ۱۱۳) / «ولی مادر اصلی شما در شهر کرنند زندگی می‌کند» (ص ۱۲۶) / «از اینجا می‌توانیم به ده روشان به دنبال منوچهر برویم» (ص ۱۸۶) / «در پایان با هر تلاش و پشت کاری بود، به خاستگاه خود لکستان بازگشتند» (ص ۱۳۵) / «راه میان جبهه و دشت ذهاب را با شتاب فراوان پیمودند. با نگاهی به دور بر خود پنداشتند که باید نزدیک کوه دالاهو باشند» (ص ۱۷۹) / «همچنین همه ساله بایستی چند بار به کاخ «دزدیر» می‌رفتند» (ص ۱۲) / «در جایی به نام هرسین چشم‌به‌جهان گشوده‌ام» (ص ۳) / «آنجا پایتخت لکستان است» (ص ۳) / «به گفته ریش سفیدان، تا دال به دالاهو بوده، کشاورزان و شهرنشینان آن سرزمین زیر چنین ستمی رنج برده‌اند» (ص ۲۷) / «پس از چند ساعت از بارگاه بابایادگار سردر می‌آورد» (ص ۱۸۰).

۲-۲. خوراک

در رمان مورد بحث ما اشاراتی به خوراک مردمان این اقلیم وجود دارد که از جهاتی قابل تأمل است. عموماً این خوردنی‌ها نشان‌دهنده کیفیت و بافت جامعه است و از محصولات جامعه کشاورزی - که عمده فعالیت مردمان این منطقه است - نشأت می‌گیرد. غذاهای محلی‌ای همچون «ترخینه» که از گندم و دوغ و برخی گیاهان مانند پونه ترکیب یافته است، به دلیل ماندگاری زیاد مورد توجه و قوت عمده مردم این اقلیم بوده است. گیاهان خوراکی دیگر مانند «شنگ»، «پاغازه»، بلوط و «شوکه» که در فصل بهار و پاییز بخش عمده‌ای از غذای مردم را تشکیل می‌دهد. همچنین نوعی شیرینی محلی از آرد و روغن و شکر ترکیب یافته که در زبان محلی «بژی» نامیده می‌شود، باز به دلیل ماندگاری زیاد و اغلب جهت کسانی که مسافرتی طولانی در پیش داشته‌اند، مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

«بانان و روغن یا کلوچه دست‌پخت خودش به نام «بژی» از پسرهای جوان همسایه‌اش پذیرایی می‌کند» (ص ۱۰۹) / «اگر دیگ آتش عباسعلی یا به گفته مردمش هواسه‌لی را زیر یک ذره‌بین هزار منی بگذارید، آنگاه کرماشان را خواهید دید هیچ جان‌نیده و هیچ‌گاه نچشیده» (ص ۴۴) / «بیشتر وقت‌ها، این راه‌توشه چیزی نبود، جز نان ساجی نیمه‌خشک که عمو برای نهار همراه می‌آورد» (ص ۱۰).

۱. نوعی شیرینی محلی

۲. نوعی نان محلی

۲-۳. پوشاک

پوشاک ضمن آنکه یکی از عناصر زیبایی آفرین است، نقشی نیز در هویت بخشی دارد. انتخاب لباس به نوعی گویای آن است که پوشنده آن از چه مایه و پایه فرهنگی برخوردار است. لباس در این خطه نوعی تشخص به حساب می آید. مردم این ناحیه حتی در طی اجرای سیاست کشف حجاب که با خشونت صورت گرفته، پوشش بومی خود را تغییر نداده اند «خیلی ها هنوز به یاد دارند که در زمان کشف حجاب چگونه شهریار با ژاندارم هایش سر بند را از سر زن و مرد و پیر و جوان پایین می کشید و با دشنام و کتک آن ها را بی آبرو می کرد؛ چه مرد ها و زن هایی که از ترس این بی حرمتی ماه ها و سال ها در روز روشن، پا از آستانه خانه هایشان بیرون نگذاشتند» (ص ۲۶).

زنان و مردان در مراسم و موقعیت های گوناگون لباس های متفاوت می پوشند. سر بند مهم ترین شاخصه مشترک میان زن و مرد است؛ گویی که فقط زنان این دیار از سر بند استفاده می کنند و این موضوع از لحاظ علم مردم شناسی قابل تأمل است: «زنان نیز لباس محلی می پوشند. لباس های آن ها مخصوص لکستان بود. سر بند های آنان نیز کوچک و بزرگ و به رنگ سرخ پیازی و میل میل مشکی و پیراهن مخملی سیاه و سرمه ای و سرداری زری دوزی شده» (ص ۱۷).

شیوه بستن از لحاظ مهتری و کهری تمایزی ایجاد می کرد: «فرخنده که زنی جوان است، سر بندش را کج می بست و موهای دو سوی صورتش را بلند تر از دیگران نگاه می داشت و بقیه مویش را که به رشته های باریک بافته بود، همراه رشته های سر بندش به کمرش می رسید. زنان کلاتر سر بند بزرگ به سر می بستند که پیشانی را کاملاً می پوشاند و حتی تا توی چشم می آمد» (ص ۱۲۰)

۲-۳-۱. پوشاک زنان

«زن ها با سر بند های کوچک و بزرگشان به رنگ سرخ پیازی و میل میل مشکی دور تا دور ایوان می نشستند» (ص ۱۷) «تنها مادر فریبرز که خود را شهری می شمرد، سر بند نمی بست و پیراهن مخملی سیاه و سرمه ای و سرداری زری دوزی شده که ویژه زنان لکستان بود، می پوشید» (ص ۱۷) «خیلی ها هنوز به یاد دارند که در زمان کشف حجاب، چگونه شهریار با ژاندارم هایش سر بند را از سر زن و مرد و پیر و جوان پایین می کشید و با دشنام و کتک آن ها را بی آبرو می کرد؛ چه مرد ها و زن هایی که از ترس این بی حرمتی ماه ها و سال ها در روز روشن، پا از آستانه خانه هایشان بیرون نگذاشتند» (ص ۲۶).

۲-۳-۲. پوشاک مردان

«در آن زمان، تنها کسی که سر سرکشی را چنان بلند نمود که با سریند و جامه گردی در روز روشن توی شهر بیاید، فریدون بود» (ص ۲۸) / «من تاکنون با تَنکِه کشتی نگرفته‌ام» (همان: ۸۹) / «جامه‌های ارتشی خود را در آورده و برخی با کپنک^۱ چوپانان پا به فرار گذاشته بودند» (ص ۳۲) / «تو که همیشه جافی^۲ زیر شلوارت می‌پوشی آن‌هم با بند تنبان سفت. با شلوار جافی هم می‌توانی تمرین بکنی» (ص ۸۹) / «برخلاف دیگر جوان‌های محل که با شلوار سیاه کردی، جامه‌های پاره‌پوره و گیوه‌ها یا کفش‌های لاستیکی سوراخ سوراخ توی خاک و خل می‌پلکنند» (ص ۹۹).

۲-۴-۲. بازی‌ها و سرگرمی‌ها

«چگونه می‌شود با یک دانه سگه، همه روز را به دیواری و لیسان^۳ کردن خود را سرگرم نمود» (ص ۱۰۱) / «یا اینکه با هفت تا تگه‌سنگ و یک توپ پارچه‌ای پاره‌پوره ده دوازده تا جوان بریزند توی این کوچه‌های تنگ و تاریک» (ص ۱۰۱) / «این است که در گوشه و کنار کوچه جوان‌ها گروه گروه به لیسان و دیواری و ماراو سرگرم هستند» (ص ۶۸) / «جوان‌ها دور هم گرد می‌آمده و به تخم مرغ بازی می‌پرداختند» (ص ۷-۸) / «جایی که مانند غار کوچکی در بخشی از قلعه فرو رفته بود، جای «گولو»^۴ بازی هم بود. این بازی با سنگ‌های رنگ در رنگی بود که بچه‌ها، خود به صورت تیله در آورده بودند» (ص ۷) / «زنش می‌نشست و با سیب آدم خود غمچان^۵ بازی می‌کرد» (ص ۱۷).

۲-۵-۲. ضرب‌المثل

استفاده از ضرب‌المثل یکی از ویژگی‌های سبکی داستان‌هاست و در پیشبرد حوادث داستان کاملاً نقش دارد. در رمان ورجم ضرب‌المثل بسیار کم به کار رفته است؛ آن مقداری هم که به کار رفته است، از نوع اقلیمی محسوب نمی‌شود و کاربرد عام دارد. برخی از آن‌ها مربوط به اقلیم غرب است و یقیناً ریشه در باورها و تفکرات مردم این اقلیم دارد:

«خدا او را شناخته که به این روزش انداخته است» (ص ۱۵) / «نان ندارد بخورد، ولی ادعایش به آسمان»

۱. نوعی لباس گرم

۲. نوعی شلوار راحتی محلی

۳. نوعی بازی با سکه که در آن سگه‌ها را به سمت دیوار می‌انداختند و کسی که سگه‌اش نزدیک‌ترین جا بیفتند، برنده بقیه سگه‌هاست.

۴. تیله

۵. یک قل دو قل

می‌رود» (ص ۱۵) // «اگر پوستش را پاره می‌کردند، خون بیرون نمی‌آمد» (ص ۲۴) // «دیگر با شیرین‌زیانی و تعارف دروغی، آدم را به اشتباه نمی‌اندازند و با پنبه سر کسی را نمی‌برند» (ص ۷۲).

۲-۶. لغات محلی

گویش محلی نوعی اشاعه فرهنگ منطقه در مناطق دیگر است. به کار بردن گویش محلی فقط در دیالوگ‌ها و گفت‌وگوهاست؛ و گرنه خود نویسنده خیلی کم در توصیف طبیعت و مکان از زبان محلی استفاده می‌کند. به کار بردن کلمات محلی در داستان‌ها بهتر است که پانویس هم داشته باشد؛ در غیر این صورت مخاطب عام متوجه معنی آن واژه‌ها نمی‌شود. گویش‌ها همواره در کنار زبان فارسی در انتقال ارزش‌ها و باورهای مردم این سرزمین تأثیرگذار بوده‌اند. یکی از ویژگی‌های به کار گرفته شده این داستان به کار رفتن اصطلاحات محلی در آن است که به جنبه رئالیستی اثر کمک شایانی کرده است. قابل ذکر است که در رمان ورچم جز در فصول اول کتاب، لغات و اصطلاحات محلی چشمگیر نیست؛ در فصل‌های بعدی موضوعات اقلیمی و بومی در این رمان خیلی کم‌رنگ است. این موضوع شاید به دلیل دوری نویسنده از دیار و اقلیم خود باشد.

«به رسم محله آو چاوش^۱ را خواسته بودند بگیرند و این کار را به اسفندیار واگذار کرده بودند» (ص ۶۱) // «شاید زن می‌ترسید که پسر همسایه بوی غذا را بشنود و دلش بخواهد؛ یعنی نیرتگ‌هاش بچکد^۲ و این گناه بود» (ص ۱۲۰) // «جامه‌های ارتشی خود را درآورده و برخی با کپنک^۳ چوپانان پا به فرار گذاشته بودند» (ص ۳۲) // «برف پیچیده شده در میان خوشبوترین گیاه کوهسار یعنی «که مه^۴ را با قاطر پایین می‌آوردند» (ص ۱۹) // «به جز این ما از قدیم با هم قوم^۵ بوده‌ایم و به هم زن داده و زن می‌گرفتیم» (ص ۱۳۴) // «خدا به ریوار^۶ کسی نیاورد؛ هنگامی که آنان گفته‌هایی را شنیدند دوتایی چنان کتکی به او زدند که تا چند روز لنگان‌لنگان راه می‌رفت» (ص ۱۲۵) // «فریبرز از شهر آمده و به نان خشک^۷ آمخته نیست» (ص ۱۰) // «با این همه باغبانی برای عمو بهتر از کشاورزی بود. این برای فریبرز

۱. آب چشم

۲. به هوس افتادن

۳. نوعی گیاه معطر کوهی

۴. خویشاوند

۵. رهگذر، به ریوار کسی نیاورد یعنی کسی به آن دچار نشود و این مسئله سر راهش قرار نگیرد.

۶. عادت ندارد.

هم بهتر بود ... که باغ‌های هرسین را حتی بیشتر از سوار چان^۱ شدن دوست دارد» (ص ۹) / «و در آن چشم‌انداز رؤیایی، عمو همه روز را با چان به سر می‌برد» (ص ۱۰) / «به آواز بلند می‌خواند: «جار جار حه‌زرت عباس»^۲ یعنی این جار حضرت عباس است هرکس یک گوسفند دیده است بگوید اینجاست» (ص ۶) / «همه بدنش چنان داغ و «سر»^۳ شده بود که اگر آن را می‌بریدی خونس در نمی‌آمد» (ص ۱۲۵) / «بیژن به یک‌باره خواهد توانست دست خودش را ببندازد»^۴ (ص ۱۱۰) / «هنوز چشم‌های زن باز بودند و به مردمی که دورش را گرفته بودند «بوربور»^۵ نگاه می‌کرد» (ص ۱۱۹) / «هنگامی که به خود آمدند به عنوان «جفته جیران»^۶ توی محل شناخته شده بودند» (ص ۵۹) / «در مردمک چشمان، سیارگان به جشن «آوروشن کره‌ها»^۷ در دورترین و کوچک‌ترین چشمه‌های آب رهسپار می‌گردند» (ص ۲۶۴) / «با هر پرتاب صدای آه و اوخیش^۸ او برمی‌خاست» (ص ۵).

۷-۲. نام آوا

«یک باری بود که با غیر و غاثر^۹ زیادی جلوی شان ایستاد» (ص ۱۸۳).

۸-۲. رنگ‌ها

«چهره‌های کبود شده همه میدان دور بارگاه را گُل گُل^{۱۰} ساخته بود» (ص ۱۸۳) / «دست‌های سنگینش را که با گرد کاه زران‌دود شده بود بر موهای هوول^{۱۱} او می‌کشید» (ص ۱۰).

۹-۲. موسیقی

منطقه غرب و به‌ویژه کرمانشاه و کردستان از دوران گذشته تاکنون دارای پیشینه‌ای بسیار درخشان در

۱. وسیله خرمن‌کوبی قدیمی

۲. اصطلاحی برگرفته از عقاید دینی مردم که در زمان گم‌شدن چیزی بر فراز بلندی ادا می‌شد تا یابنده آن چیز را به خاطر حضرت عباس (ع) برگرداند.

۳. بی‌حس

۴. کاری را با فرصت‌طلبی انجام دادن

۵. خیره و زاغ‌نگریستن

۶. دو انیس که خلق و خو و شمایی نزدیک به هم دارند.

۷. حشرات ریزی بر سطح آب که مردم معتقدند سبب روشنی آب هستند.

۸. نام‌آوایی برای بیان احساس شادی

۹. سر و صدای زیاد

۱۰. نقطه نقطه

۱۱. بور، بلوند

موسیقی بوده‌اند. بسیاری از شخصیت‌های برخاسته از این اقلیم در تاریخ موسیقی این سرزمین ماندگار شده‌اند. با این پیشینه در رمان و رچم اشاره‌های زیادی به موسیقی محلی و بومی که از اعماق دل و روح و زندگی این مردم برخاسته، شده است. نام بردن از اشخاصی همچون سید علی اصغر کردستانی، شفی کور (شفیع)، حسین خان ضربی و سازهای مختلفی از جمله نی، تنبور، سرنا و دهل، همه نشان از قدمت موسیقی نزد مردمان این اقلیم دارد. موسیقی که از حیات اجتماعی مردمان این اقلیم سرچشمه گرفته است، به سه صورت نمود دارد: موسیقی مراسم شادی، مراسم عزاء و مراسم مذهبی. موسیقی شادی موسوم به «گورانی» که نوعی موسیقی عاشقانه کردی است و در بیشتر موارد با ساز خوانده می‌شود؛ موسیقی عزاء که به «چمری» مشهور است و آیین‌های به‌خصوصی دارد که در بخش آداب سوگواری اجمالاً به آن‌ها می‌پردازیم. در بخش موسیقی مذهبی بیشتر ساز تنبور کارکرد دارد؛ همچنین در گذشته همراه با این ساز اشعاری در رثای مردگان خوانده می‌شده است. هم‌اکنون نیز رسم شعرخوانی همراه با نواختن تنبور در مراسم عزای مردم منطقه قلخانی، کردند، گهواره و صحنه در استان کرمانشاه رواج دارد. به رقص‌های بومی این اقلیم نیز اشارات متعددی شده است؛ «چوپي» نام عامی برای رقص کردی است که مردم این اقلیم به کار می‌برند و خود انواع و اقسامی دارد که در این مجال نمی‌توان به آن پرداخت.

«در یک گوشه شماری از درویشان در حالی که تنبورهایشان را در بغل داشتند، افتاده بودند» (ص ۱۸۲) / «او برای آرام ساختن من به خواندن مور^۱ پرداخت» (ص ۲۰۱) / «از دور صدای چمری^۲ به گوش رسید. نه این صدای دردناک شن‌هایی بود که مرا به یاد سرنای خودمان در هنگام نواختن سوگ انداخت» (ص ۲۳۰) / «داشتم به یاد کوه‌های زادگاهم یک گورانی^۳ زمزمه می‌کردم» (ص ۲۲۱) / «شکوه چوپي^۴ در زمینه آن کوه بدنش را به لرزه می‌انداخت» (ص ۱۷۹) / «همیشه پدر را با دهل همراهی می‌کرد. او جوان بلند بالایی بود که در بازی‌هایش با سرچوپي^۵ کیش^۵ هیچ‌گاه خستگی را نمی‌شناخت» (ص ۱۷۹).

۱. مویه، مرثیه‌سرایی

۲. صدای غمگین ساز و دهل که معمولاً در عزاداری‌ها اجرا می‌شود.

۳. نغمه، آهنگ

۴. سردهسته گروه رقص

۵. سردهسته گروه رقص که گاهی از صف جدا شده و به سمت دهل گام برمی‌دارد.

۲-۱۰. باورها

«خرافات، جمع خرافه لفظ عربی است و در اصل به معنای میوه چیده شده است. می گویند خرافه نام مردی از قبیله عذره بود که از احوال و اسرار اجنه خبر داشته و آنچه را که از آنان می دیده، نقل می کرده است؛ اما کسی سخن او را باور نداشت و مردم سخنان او را تکذیب می کردند و می گفتند: این سخن ساخته خود خرافه است و این سخنی است ملیح و شنیدنی، اما دروغ» (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۲: ۲۵). برخی کتب لغت خرافه را کلام باطل، بیهوده و پریشان و افسانه معنی کرده اند (دهخدا، ۱۳۶۴: ذیل خرافه). «اعتقاد به آنچه علم به حقیقت آن نداریم و نمی دانیم خیر است یا شر، جزء خرافات است.» (طباطبایی، ۱۳۶۴: ۴۲۲). با توجه به آنچه در کتب لغت و دانش میثولوژی (شناخت افسانه ها و اساطیر) و برخی متون دینی درباره خرافات آمده است، می توان نتیجه گرفت که خرافه یا خرافات عبارت است از: اعتقاد بی اساسی که با عقل و منطق و علم و واقعیت سازگاری نداشته باشد؛ مثل اعتقاد به نحس بودن عدد سیزده فروردین نزد ایرانیان و یکشنبه سیزدهم هر ماه نزد اروپاییان، فال نیک و بد، شوم بودن چهارشنبه برای مسافرت، جن گیری، نحوست هدیه دادن چاقو، شکستن نمکدان، سعادت آوردن آتش افروزی در چهارشنبه سوری، دود کردن اسپند، بدیمن بودن رنگ سیاه، ناله جغد، اعتقاد به شانس و...

خرافه گرایی یا اعتقاد به اموری بی پایه و اساس، در طیف های گوناگون دیده می شود. برخی باورها دارای ریشه های عمیق هستند و به قرن ها پیش بازمی گردند؛ به این دلیل در میان تمام ملت ها وجود دارند. برخی دیگر از قدمت کمتری برخوردارند و مربوط به یک ملت یا پیروان مذهبی هستند. دسته دیگر باورهایی است که در میان قومی خاص و یا حتی یک فرد وجود دارد و گستره بسیار محدودی را شامل می شود.

انعکاس اعتقادات عامیانه و باورهای خرافی از ویژگی های داستان نویسان مکتب های داستان نویسی غرب و جنوب ایران است؛ اما چنین باورها و اعتقاداتی در مکتب های مختلف کاربرد یکسان ندارد. این باورها به تأثیر محیط اجتماعی، منطقه زیستی و پدیدآورندگان آثار داستانی ارتباط دارد.

در داستان های اقلیمی کرمانشاه بازتاب باورهای خرافی و پناه بردن به تعویذ و طلسم برای درمان بیماری ها و رفع مشکلات، بسیار گسترده و متعدد است و گویا چنین رویکرد و تفکری با میزان عقب ماندگی و بدوی بودن جامعه، رابطه تنگاتنگ و ناگستنی دارد.

«برای اینکه تماس خود را با آب و خاک آن بوم از دست ندهد، شیشه کوچکی را پراز آب

می‌کرد و همراه با مشتی خاک که از پای قلعه گرد آورده بود، توی جعبه‌ای قرار داده بود و با خودش به شهر می‌برد» (ص ۱۱)/ «هر یک از آنان تگه سنگ زیبایی را با خود آورده بود، بدون آنکه آن را به کسی نشان داده باشند. آنگاه بهترین بلندی نزدیک رودخانه را برگزیده و هر سه تن سرگرم کنند چاله‌ای بر بلندترین نقطه‌اش گردیدند. پس از آن هر سه سنگ را به صورت ایستاده، کنار هم در میانه چاله نهاده و رویشان را دوباره با خاک پوشانند و این چنین سنگ برادری خود را گذاشتند؛ یعنی از آن پس دیگر برادران هم بودند و می‌بایست چون برادر با هم رفتار می‌کردند. از آن زمان به بعد نیز، برای یادآوری پیمانشان، هر ساله به آن جایگاه رفته و لحظه‌هایی را نزدیک آن به سر می‌آوردند» (ص ۱۳).

۲-۱۱. امام حسین (ع) و عاشورا

بخش دیگری از این اعتقادات مذهبی، بیان مراسمی مذهبی است که غالباً به شکل گروهی انجام می‌شود که مهم‌ترین آن‌ها عزاداری برای امام حسین (ع) است؛ به همراه مراسم دیگر مانند سینه‌زنی و زنجیرزنی، سفره‌های نذری، روضه‌خوانی‌ها، شمع روشن کردن، دخیل بستن که در زمان ورچم اشارات متعددی به این موضوعات وجود دارد.

«دسته سینه‌زنی بچه‌ها را راه می‌انداخت» (ص ۱۱)/ «او هر سال همه بچه‌های کوچه را گرد آورده و به رسم روزهای عاشورا در هر سینه علم‌های بسیار بلندی را جلوی دسته سینه‌زنی به راه می‌انداخت؛ همچنان که در آنجا رسم بود، برای ساختن علم‌ها، هر یک از بچه‌ها تگه‌ای پارچه آورده و از بالا تا پایین به چوب‌ها می‌آویختند. همچنین به رسم آنجا در میانه دسته خود، یک نعش هم قرار می‌دادند که البته به دلیل نداشتن تابوت از یک نردبان استفاده می‌نمودند» (ص ۱۱ و ۱۲).

۲-۱۲. آداب سوگواری

«بدترین شرم برای این ایل اصیل این است که نتواند برای مردان بزرگش سوگواری درستی انجام دهد» (ص ۱۳۴)/ «برای ما چیزی از این بدتر وجود ندارد که بزرگانمان در غربت، بدون چمره و کتل و پرس بزرگانه به خاک سپرده شوند» (ص ۱۳۴)/ «نزدیک به ده سال پیش، هنگامی که پدر بزرگ، به خواست خدا جان سپرد، هزاران زن دلاور ایل گیسوانشان را بریدند و سرینده‌های خود را غرق در گل نموده به دنبال کتل افتادند. در این روز یکی از بهترین اسب‌های پدر بزرگ را که اسب سیاهی بود، زین و آذین کرده بودند. تیره‌های ایلمان گروه گروه به راه افتاد و جلوی هر گروه ساز و دهل آهنگ‌های سوزناک سوگ، یعنی چمری را می‌نواختند. زنان چون دریایی از سیاهی پیش می‌رفتند، چنان «وی» می‌کردند و

گونه‌های خود را بناخن می‌خراشیدند که کودکان را به هراس می‌آوردند. زنان بلوان که مور می‌آوردند ساعت‌ها از دلاوری پدر بزرگ داستان‌ها گفتند» (ص ۱۳۵).

۱۳-۲. دارو و درمان

«به نظر می‌رسید که همه نشستگان دارند زالو می‌اندازند و همه چیز مانند روزهای زالواندازی عمو میرزا بود. زالودار سطل پر از زالو را دور تا دور اتاق می‌گردانید و روی پیشانی هر کدام چند زالو می‌چسبانید» (ص ۱۴).

نتیجه

رمان ورچم را می‌توان منبع بسیار بااهمیتی برای فرهنگ‌پژوهان، جامعه‌شناسان و زبان‌شناسان دانست؛ زیرا به خوبی به توصیف مکان‌ها، رویدادها و حوادثی که در زمان خود در زندگی مردم غالب بوده است، پرداخته است. همزه‌ای در این رمان از ضرب‌المثل‌ها، لغات، باورها و اعتقادات دینی و روحی مردم به خوبی بهره برده است و ضرب‌المثل‌های رایج در این زمان را در لابه‌لای کتاب خویش گنجانده است؛ این امر سبب شده تا این رمان به‌سان گنجینه‌ای ادبی برای نسل‌های بعدی باقی بماند. نویسنده از سراب‌ها و مکان‌های قدیمی استان و به‌ویژه شهر کرمانشاه یاد کرده که بعضی از آن‌ها اکنون تغییر نام یافته و چنان برای خوانندگان نسل چندان ملموس نیستند؛ اما با بهره‌گیری از این رمان می‌توان به نقشه‌ای مکتوب از شهر قدیم کرمانشاه دست یافت. همچنین مواردی مانند خوراک، پوشاک، بازی‌ها، موسیقی و باورهای مردم در این رمان به خوبی بازتاب یافته است.

منابع

- ابن اثیر، مبارک بن محمد (۱۳۸۵)، *النهاية*، تهران: المکتبة الاسلامیة.
- استریناتی، دومینیک (۱۳۸۸)، *مقدمه‌ای بر نظریه‌های فرهنگ عامه*، ترجمه ثریا پاک‌نظر، تهران: گام نو.
- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم (۱۳۵۲)، *تمثیل و مثل*، تهران: امیرکبیر.
- انوری، حسن (۱۳۸۱)، *فرهنگ سخن*، تهران: سخن.
- دری، نجمه و سید مهدی خیراندیش (۱۳۹۳)، «مقایسه بازتاب فرهنگ عامه در آثار سیمین دانشور و احمد محمود»، *دوفصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه*، سال ۲، شماره ۳، صص ۷۹-۱۰۴.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۴)، *لغت‌نامه*، تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
- ریپکا، یان (۱۳۸۰)، *تاریخ ادبیات ایران از آغاز تا امروز*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.
- شاملو جانی بیک، اکبر (۱۳۹۱)، «بررسی بازتاب جلوه‌های فرهنگ عامه (فولکلور) در داستان‌های جلال آل احمد»، *مطالعات داستانی*، دوره ۱، شماره ۲، صص ۳۴-۴۷.

صرفی، غلامرضا (۱۳۸۴)، «عناصر فرهنگ عامه در غزلیات حافظ»، فرهنگ، شماره ۵، صص ۱۶۵-۲۰۰.
طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۴)، المیزان، گروهی از مترجمان، چاپ دوم، تهران: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، با همکاری مرکز نشر فرهنگی رجاء.

علی اکبری، نسرین (۱۳۹۱)، «بازجست هویت در رمان ورچم»، همایش منطقه‌ای شعر و ادب کرمانشاه، کرمانشاه: دانشگاه آزاد اسلامی.

علی اکبری، نسرین؛ حدیجه محمدی؛ سمیرا ریزه‌وندی و سعید امامی (۱۳۹۳)، «ادبیات داستانی کرمانشاه، یکی از پیشگامان سبک پسامدرنیسم در ایران (با معرفی رمان ورچم فریرز همزه‌ای)»، آیین ادب، سال سوم، شماره ۹، صص ۴۰-۷۹.

فرزاد، عبدالحسین (۱۳۷۸)، درباره نقد ادبی، چاپ دوم، تهران: قطره.
فیروزآبادی، سید سعید و آنتیا امیری (۱۳۸۹)، «فرهنگ، زبان و آموزش»، نشریه برگ فرهنگ، شماره ۲۱، صص ۱۰۳-۱۱۱.

کافی، غلامرضا و زهره عامری (۱۳۹۳)، «باورها و عناصر ادبیات عامه در رمان سووشون»، دوفصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه، دوره ۲، شماره ۴، صص ۱-۲۶.

محبوب، محمدجعفر (۱۳۸۷)، ادبیات عامیانه ایران، گردآوری حسن ذوالفقاری، تهران: سخن.

محمدی، محمد هادی و زهره قاینی (۱۳۸۰)، تاریخ ادبیات کودکان ایران، تهران: چیستا.

میرصادقی، جمال (۱۳۷۶)، عناصر داستان، چاپ سوم، تهران: سخن.

همزه‌ای، فریرز (۱۳۷۳)، ورچم، تهران: بهمن.

یاوری، حسین (۱۳۸۸)، فرهنگ عامه، تهران: آذر.